

**افضل** بالفتح تا فتن و بر کرد آمدن و بفتح تین دوری میان آریخ و پهبای می شتر  
**افضل** بالفتح چیزی تا فتنه شده و رسن بار یک لطف فرما و در شده و اندر خزان  
چرا که میان انگشتان **فصل** بالفتح و بفتح تین تزیین و بالفتح و بفتح تین سست شدن  
و سطر شدن **فصل** بالفتح زو زو در میان ما و مارا کردن و سستار بهیمن و نام سرد  
و حصیر که از ریش درخت خرما بافته شود از انجم جمع و مو صفت در شام و بالگرد  
لغز نام چند موضع است و قتل فحیل ز را حیل و بفتح **فصل** بالکسب جمع فحیل و بالفتح  
در شده و درخت خرما می ترک بر ندارد **فصل** بالفتح بفتح کفشار **فصل** بالفتح و فحیل  
بی پروت فحیل و فحیل جمع و شامی از رخت الکلور که برای نهال باشد و از ریش  
باز در شستن کوک و بالکسب شدن **فصل** نهال **فصل** بفتح فاکاف مرو که از کاف و کس  
و کاف و کاف و هم هر دو اسب هم که در میان پس هم آید و خوب به اسب  
که سطر کرده و دیدن باز و نامهای ایشان به ترتیب نیست بجای و معنی و سبلی  
بر سه روزن معراج و تالی و عاطف و مر تاج بالفتح و مو بل و طفلی و لطیف و سبک بالفتح  
و فتح کاف که از فحیل و فاشور نیز گویند **فصل** بالفتح نالوان و سست شدن و مرد  
تر شده و بعد از و بالکسب بود و چیزی که زن در زیر خود اندازد در هر دو و بفتح تین مثل  
و تر سفته شدن **فصل** یک سم از چهار موه سه سال یک پیش از سخن و جز آن فصل  
جمع و جدا کردن و جدا شدن و پرده چاب میان دو چیز و هم و استخوان از بدن و مثل  
پوندها و عضا و سخن راست و طاهر و حکم درست و حاصل میان حق و باطل و از طریق باز  
کردن کوک و باز در شستن و پریدن و قیچی که در تاقیه بهیست و در تنه شود و آن اسقاط  
بجوف نیز که زیاد است و مانند آن میان بهیست جا نیز نیست و فصل خطای گلی  
که فحیل و ریشش باشد و زرق کشنده بود میان حق و باطل و کله گاماب و کلام معنی نظام  
الشیئة علی لدی و البعین علی من انکر **فصل** بالکسب و داشت کوک زین و جمع فصل

فصل از ک...

**فصل** فزق کشنده میان دو چیز **فصل** دیوار بر سر و نهار بر سر و نهار بر سر و نهار بر سر  
سیر با ز کرده و از ما جدا کرده **فصل** بالفتح بر آمدن از سر و جمع فصل افزونی  
و بفتح تین فضیلت و افزون شدن و بفتح غلبه کردن و بفتح فضیلت و بفتح تین  
زن یا مرد که جامه زیور و بی سستین در خانه می نشاند برای کار کردن **فصل**  
افزون آید و مرد و دانا صاحب فضل **فصل** افزونی یا بهتر تا و درجات بل جمع  
فصل **فصل** بالفتح زیادتی و افزون و بهیمن جمع فضل و فضل الیک اما یعنی شغول شود و  
زیاده سری کن **فصل** بالکسب طبعه جنت در فضل بر کسی و جدا کردن در آن و بالفتح  
و نشدید رضا و مرد بسیار فضل **فصل** بالفتح کردن و مالک کار و در حرکت و بفتح  
آدمی و اندام زن و اندام هر ماده که باشد **فصل** بالفتح کار یک سخاوت و در وقت  
یا هر کاری که باشد نیک یا بد و بالکسب کرده و کار جمع فحیل و کار که در آن و در  
تیر و بینه و فحیل و فحیل جمع و بالفتح و نشدید بسیار کار کشنده و نامیست از نامهای حق  
و عقل معال یعنی عقل **فصل** بالفتح و نشدید یلام رخنه روی کار و در آن و در  
سختی فلول جمع و بهیست کردن و نشدید و نشدید و نشدید که از خشک منزه شده باشد  
مزد و جمع آمده و بالکسب نشدید خشک که در رویا به نباشد و بسیار از شمار **فصل** درخت  
انویه و دندان بهیست نشدید که رخته شده باشد **فصل** بالفتح و خصلت کم خصلت فلان  
**الفصل** بکسر هر دو و فاحم هر دو معرب ببلبل و آن دو قسم است که در دراز و گردن نشدید  
است سیاه و سبید و بفتح هر دو فاحم ریز که در فاحم درخت فاحم در  
اول بار آوردن **فصل** بالفتح و الفح مع و و درخت آن مانند درخت نار است  
**فصل** بالفتح با قلا و در آن است مانند نخل و نخل در آن است **فصل** بالفتح و نشدید  
و او با قلا فرسین **فصل** و او آخر آیات قرآن بمنزله توبی در شش **فصل** بالکسب  
بزرگ خطای نیک **فصل** بالکسب معرب ببل و خیس و از آن فیول و ایان جمع